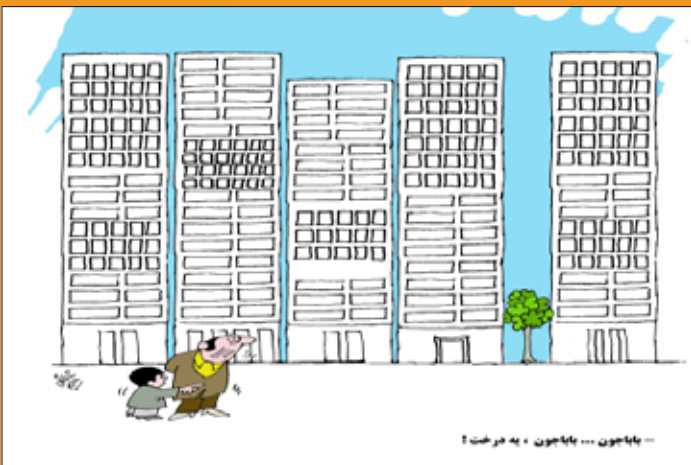


صنعت قرار دارد که اکنون ساماندهی، مرمت و زیباسازی آنها انجام شده است.» به گفته «ایرج ولی‌نژاد» سائبان و جایگاه پایانه تاکسی در ضلع جنوبی میدان، مرمت و زیباسازی و اجرای نورپردازی و روشنایی نیز به‌طور کامل انجام شده است.»

پایانه‌های تاکسی و اتوبوس میدان صنعت ساماندهی و مرمت شد. به گزارش خبرنگار همشهری محله، معاون حمل و نقل و ترافیک شهردار منطقه از مراجعه روزانه صدها نفر در پایانه‌های میدان صنعت گفت: «پایانه اتوبوسرانی در ضلع شرقی و پایانه تاکسی در جنوب میدان

هدیه استاد رحیم خانی به مخاطبان همشهری محله



شما خبر ندارید که من چند سال عوارض نوسازی به شهرداری محترم بدهکارم؟

«خاطره خاصی از ۵۰ سال طراحی کاریکاتور در روزنامه و مجله‌های مختلف ندارید؟»

اتفاقاً دارم آن هم از نوع جذابش. کسانی که به سن و سال بنده هستند خوب یادشان می‌آید که تنها بوستان بزرگ و استراحتگاه آن زمان مردم تهران، پارک شهر بود و بیشتر مردم از هر نقطه تهران به آنجا می‌رفتند تا هوای تازه‌ای به ریه‌ها بفرستند! آن روزها ۱۶ ساله بودم و برای چند نشریه کاریکاتور طراحی می‌کردم. یک‌روز برای کشیدن این کاریکاتورها و گرفتن هوایی تازه به همین پارک رفتم و در گوشه‌ای دنج روی نیمکتی چوبی نشستم و مشغول طراحی شدم. ساعت یک بعدازظهر بود و هنوز یکی، دو ساعت به تحویل کار به سردبیر روزنامه مانده بود، کیف دستی‌ام را زیر سر گذاشتم. نمی‌دانم با چه صدایی از خواب پریدم! دیدم آقا دزد کیفم را زده، بنده خدا نمی‌دانست که داخل کیفم روزنامه‌نگار همیشه خالی است. خلاصه این آقا دزد محترم به کاهدان زده بود و طرح‌هایی را هم که باید تحویل می‌دادم با خودش برد. سردبیرمان آدم بسیار عصبانی بود؛ جرئت گفتن ماجرا را به او نداشتم به همین دلیل مابوسانه راهی منزل شدم. فردا صبح طبق عادت به کیوسک روزنامه‌فروشی رفتم که با تعجب چشمم به کاریکاتوری که روز قبل کشیده بودم افتاد. یقین پیدا کردم که معجزه‌های اتفاق افتاده است. با عجله به طرف دفتر مجله رفتم و همین‌طور متعجب مانده بودم که سردبیرمان گفت: «آخه مؤمن خدا تو فکر نکردی اگر این کاریکاتور به دستکاری احتیاج داشت، تکلیف من چی بود؟ چرا دادی دوست بیاورد! به هر حال چاپ شد و رفت؛ ولی دیگه تکرار نشه!» خلاصه اینکه دزد محترم دلش به حال طراح سوخته بود و از آدرسی که داخل کیف بود، راهی دفتر روزنامه شده و کارها را تحویل داده بود. دزد هم دزدهای قدیم!

پل هم که از شهروندان بسیار صبور این منطقه هستند و دریغ از یک واکنش!

«نظرتان درباره کاریکاتور پشت جلد همشهری محله چیست؟»

مثل اینکه بدتان نمی‌آید ما کاریکاتوریست‌ها را به جان هم بیندازید؟ اگر بگویم کارهای خوبی است؛ حتماً می‌گویید با هم رفیق هستیم. اگر بگویم این کارها را نمی‌پسندم، همکاران برایم خط و نشان خواهند کشید؛ پس بهتر است حرفی نزنم تا شما به خواسته‌تان برسید و قضاوت را به خوانندگان فهیم همشهری محله می‌سپارم که آنان بهترین مخاطب هستند.

«اخیراً برای کتاب ملانصرالدین تصویرسازی کرده‌اید. کمی درباره این کتاب بگویید.»

این کتاب را خسرو معتضد که برنامه تاریخی را در تلویزیون اجرا می‌کند به رشته تحریر درآورده است. کتاب بسیار جامعی است و استاد با گردآوری اسنادی ثابت کرده که ملانصرالدین شخصیتی ایرانی است و کشورهایی مانند ترکیه یا قفقاز نباید خود را صاحب عنوان این شخصیت بدانند. تصویرسازی‌های این کتاب از جانب استاد به من واگذار شد.

«جوایز بین‌المللی فراوانی هم گرفته‌اید؟»

قبلاً دریافت جایزه در مسابقات و جشنواره‌ها مانند امروز نبود؛ ما حق تصویرمان را هم به زور می‌گرفتیم تا چه رسد به جایزه. ولی در سال‌های اخیر، جشنواره‌های داخلی و خارجی بسیاری به وجود آمده‌اند که وقتی فراخوان منتشر می‌شود، آنقدر کاریکاتوریست شرکت‌کننده زیاد است (خدا بیشترشان کند) که یک در هزار امکان موفقیت برای هر هنرمندی به وجود می‌آید. با این وصف در چند سال اخیر جوایزی نصیب شده که بسیاری از آنها جنبه معنوی دارد. اتفاقاً هفته پیش بسته‌ای از یکی از جشنواره‌های چین به دستم رسید که حاوی ۳ بسته بزرگ روتختی است. وقتی تماس گرفتم و گفتم چرا دلار نمی‌فرستید، گفتند که به دلیل تحریم، نمی‌توانند پول بفرستند. گفتم بابا

